

والیگری شاهوردیخان بر لرستان و تمرکزگرایی حکومت صفویان

دکتر کورش صالحی* / داوود اکبری**

تاریخ دریافت: ۹۲/۰۶/۱۳

تاریخ پذیرش: ۹۲/۱۰/۱۵

چکیده

نیمه دوم قرن نهم هجری در لرستان و حوالی آن مصادف با روی کار آمدن خاندان بومی عباسی بود که در بین مردم آن ایالت مشروعیت داشته و صاحب منزلت اجتماعی بودند. هم‌زمان با روی کار آمدن دولت صفویه، ملک رستم والی لرستان به صفوف متحدین صفویه درآمد و نسبت به شاه اسماعیل و خاندانش ابراز اطاعت نمود اما این رابطه حسنه همیشه پایدار نبود؛ والیان لرستان، بنابر شدت قدرت و یا ضعف شاهان صفوی نافرمانی می‌کردند. با شکست صفویان در جنگ چالدران و تسلط عثمانی بر مناطقی از غرب قلمرو صفوی، فرصت برای امرای محلی، فراهم شد. با به پایان رسیدن ایام ملوک‌الطوایفی و به سلطنت رسیدن شاه عباس اول، اوضاع آشفته ایران سامان گرفت. سیاست تمرکزگرایی حکومت صفوی، به دوران خودسری‌های متعدد پایان داد و شاهوردیخان، حاکم محلی لرستان، به دست نیروی نظامی منکوب گردید. فرض این تحقیق بر این است که شاهوردیخان با سیاستی دوگانه در پی حفظ جایگاه خود بوده است. سرانجام با حمله غافلگیرانه و کمک خوانین محلی این مدعی از سر راه دولت صفویه برداشته شد. این تحقیق با استفاده از روش تحقیق کتابخانه‌ای در پی رسیدن به این هدف است که میان رشد قدرت حکومت محلی لرستان به رهبری شاهوردیخان و ضعف حکومت مرکزی رابطه تنگاتنگی وجود داشته است.

کلید واژه: تاریخ لرستان، صفویه، شاهوردیخان، شاه عباس، خاندان‌های محلی

چشم انداز تاریخی

در اوایل امپراتوری سلجوقیان، حاکمان لرستان، تحت عنوان اتابکان لرستان^{۱۱} نامیده می‌شدند و بر خلاف دیگر اتابکان مقلان خود، حاکمانی بومی بودند که به امرای هزارسپی (اسپی) مشهور شدند. سرسلسله اتابکان لرستان ابوطاهر بن محمد (متوفی ۵۵۰ ق) بود و بعد از او اتابک هزاراسب جانشین پدرش گردید (جوینی، ۱۳۵۸: ۳/۴۵۸؛ دوبد و دیگران، ۱۳۶۲: ۴۸، صفا، ۱۳۷۲: ۲۰). تکلّه اتابک لرستان در سال ۶۵۵ ق، زمانی که هولاکو وارد فلات ایران شد، از او قبول ایلی نمود و هولاکو پس از مدتی وی را در تبریز به قتل رساند (مستوفی، ۱۳۶۲: ۷۰؛ لسترنج، ۱۳۸۳/۸-۲۱۷). پس از سقوط و انحطاط ایلیخانان و به قدرت رسیدن امیر تیمور گورکانی، لرستان مورد هجوم قرار گرفت. امیر تیمور گورکانی، در یورش سه ساله ۷۸۸-۷۹۰ ق و، همچنین، در یورش پنج ساله ۷۹۸-۷۹۴ ق که یکی از اهدافش تنبیه لرها بود، به لرستان لشکر کشید (یزدی، ۱۳۸۷: ۱/۷۰۰) و آنها را تنبیه کرد^{۱۲} که در این رابطه سلطان

- کتاب ریاض‌الفرودس خانی در خصوص جلوس اتابک افراسیاب بن شمس‌الدین الب ارغون می‌آورد که وی از جانب والده دخترزاده سلطان رکن‌الدین خوارزمشاه حاکم کرمان بود حسب فرمان ایلیخانی لقب و یرلیغ اتابکی یافت. وی نیز به وفور نجات و مزید شهامت محسود اکفا و اشباه بود. اتابک احمد برادرش را در رکاب فلک فرسای ایلیخانی گذاشته با اکفارت و دست به ظلم و تعدی نسبت به اسلاف و اقارب گشاده قزل ارسلان، ولد یوسف شاه بهادر، را به گرفتن هزیمتیان کوه‌گیلویه به اصفهان فرستاد. (محمد منشی، ۱۳۸۵: ۲۴۲).

- بعد از تیمور تا پیدایش صفویان این افراد به اتابکی لرستان رسیدند: در سال ۸۰۶ ق پس از کشتن عزالدین پسرش سیدی احمد به جای وی نشست. پس از مرگ تیمور، در سال ۸۰۷ ق سیدی احمد مجدداً به قلمرو خود دست یافت و تا سال ۸۱۵ یا ۸۲۵ ق حکومت کرد. پس از سیدی احمد، شاه حسین عباسی اتابک شد. وی از ضعف تیموریان استفاده کرده، قلمرو خود را گسترش داد. این اتابک شهرهای همدان، گلپایگان و اصفهان را مورد تاخت و تاز قرار داد اما در سال ۸۷۱ یا ۸۷۳ ق کشته شد. بعد از او، شاه رستم فرزند شاه حسین یکی

ابراهیم بن شاهرخ بساط حکومت غیاث‌الدین، آخرین اتابک بومی لرستان را برچید (کتبی، ۱۳۶۴/۱۳۳؛ ابن عربشاه، ۱۳۸۱/۵۰-۴۹). اتابکان محلی لرستان هر چند در دوره تیموریان اقتدار پیشین خود را نداشتند، اما از دایره قدرت، محو نشدند (رویمر، ۱۳۸۲، ۶/۵۹). واگذاری قدرت محلی به خوانین این منطقه در زمان اقتدار حکومت مرکزی برای حکومت‌های مختلف از هر نظر به سودشان بود؛ اما به همان سان که واگذاری قدرت در اوج قدرت حکومت مرکزی پسندیده می‌نمود، چنین امری به هنگام ضعف حکومت مرکزی نتیجه عکس می‌داد، به خصوص زمانی که شخصی فرصت طلب و ماجراجو بر حکومت محلی مسلط می‌شد. به‌طور نسبی از شکست صفویان در نبرد چالدران تا زمانی که شاه عباس اول بر سریر سلطنت جلوس کرد، در اکثر نواحی ایران قدرت حکومت ملوک‌الطوایفی بر قدرت حکومت مرکزی پیشی گرفت. روند تحولات در این گذار تاریخی که سایه‌ای از مرکزگریزی صبغه آن بود، چنین رخ داد؛ وقتی شاه طهماسب در سال ۹۴۰ ق عازم سرکوبی عبد الله خان ازبک شد، اغور او را همراهی کرد اما در غیاب او برادرش جهانگیر وی را خلع نمود و خود را حاکم لرستان خواند. جهانگیر در ۹۴۹ ق اعدام شد. پس از مرگ جهانگیر پسرش رستم شاه (عالم‌آرای شاه اسماعیل، ۱۳۸۴/۱۷۹) به وسیله‌الله‌اش، به شاه طهماسب تحویل داده و در قلعه الموت زندانی شد. از طرفی، پسر دیگر جهانگیر، به نام محمدی، در پشتکوه مخفی شد.

در زمان حبس شاه رستم در زندان، فردی خود را شاه رستم معرفی کرده و اقوام لر را با خود همراه ساخت. شاه طهماسب که دل‌مشغولی‌های

از حامیان شاه اسمعیل اول صفوی بود و بعد از او اغور (اغوز) به اتابکی رسید (عالم‌آرای شاه اسماعیل، ۱۳۸۴/۸۱-۱۷۹).

نماید.

والی نشین لرستان و حکومت صفویه

با تشکیل دولت صفویه، لرستان یکی از چهار والی‌نشین اصلی ایران بود. این چهار والی‌نشین عبارت بودند از گرجستان، خوزستان، کردستان و لرستان؛ گرجستان و خوزستان به خاطر ناهمسازی‌های مذهبی، زبانی و فرهنگی و کردستان و لرستان به سبب زندگی شبنی اهالی و موقعیت مرزی آنها در دفاع و حفظ مرزها موقعیت خاصی داشتند (رر برن، ۱۳۸۲: ۱۱۲-۱۱۰؛ لکه‌پارت، ۱۳۸۳: ۱۱). امرای این چهار ایالت در میان امرای سرحدی بالاترین مقام را داشتند، که همگی از خاندان‌های قدیمی و دارای حکومت موروثی بوده و کم و بیش استقلال عمل داشتند^{۱۳}؛ «عایدات مالیاتی آنان در بودجه به حساب نمی‌آمد و به جز هدایای پیشکشی و تقدیمی که به صورت تحف و هدایا تسلیم سلطان می‌شد، کمک لشکری نیز می‌کردند.» (میرزا سمعی، ۱۳۷۸/۷۶). اسکندر بیک ترکمان، حدود قلمرو لرکوچک را چنین می‌نویسد: «...در ولایت خرم‌آباد و خاوه و الشتر و سیمره و هر سین اقامت دارند. ولایت مذکور بر جانب جنوبی عراق واقع گشته عرض آن یک طرف به ولایت همدان و قلمرو علیشکر متصل و طرف دیگر به الکاء خوزستان پیوسته طول آن از قریه بروجرد تا حدود بغداد و سایر محال عراق عرب قریب یکصد فرسخ است...» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۲/۴۶۹). وی در مورد مذهب اهالی لرستان می‌نویسد: «از قدیم‌الایام به تشیع فطری و ولای اهل بیت طیبین و طاهرین موصوفند...» (ترکمان،

فراوانی در کشور داشت و از طرفی هم نمی‌خواست آتش جنگ با عثمانی دوباره شعله‌ور شود، مجبور شد که شاه‌رستم را از زندان آزاد کند. شاه رستم از سوی دولت صفوی بر قلمرو خود مسلط شد. در این بین محمدی حدود یک سوم از قلمرو لرستان را در اختیار داشت. بعدها حاکم همدان، محمدی را دستگیر و به قلعه الموت فرستاد. اما پسران محمدی با استفاده از ضعف صفویان و نزدیکی لرستان به مرز عثمانی، برای فشار بر رقیب و دولت صفویه، نواحی مختلفی را غارت کردند و هرج‌ومرج شدیدی حاکم شد. ده سال بعد محمدی از زندان گریخت و لرستان را تسخیر نموده و شاه‌رستم به دربار صفوی پناهنده شد. سیاست دوگانه حاکمان لرستان که بر کسب حمایت از طرف قوی متکی بود، آنان را برآن می‌داشت که زمانی از ایران و زمانی از عثمانی کسب حمایت کنند. در این رابطه تلاش محمدی برای تسلط بر لرستان که با ترفند شاه طهماسب مهار شده بود، او را بر آن داشت که به دربار صفوی نزدیک شود و رابطه خوبی با شاه طهماسب و شاه اسماعیل دوم برقرار کند ولی پس از آن با سلطان مراد عثمانی (۱۰۰۳-۹۸۲ق) رابطه برقرار کرد، که در نتیجه نواحی مندالی، جیسان یدرائی و ترساق (پشتکوه لرستان) به قلمرو وی اضافه گشتند اما با تغییر اوضاع در ایران، رابطه او با عثمانی تیره و با صفویه حسنه شد. این نوع رفتار دوگانه مورد پسند حکومت صفویه نبود، چنین می‌نماید که دربار صفوی برای حل چنین مشکلی نیازمند زمان بوده است تا علاوه بر حل کلی ماجرا با توجه به مرزی بودن لرستان و دعاوی متعدد عثمانی مبنی بر تسلط بر برخی نواحی مرزی، نسبت به دستگیری مردمان این نواحی نیز چاره‌جویی

- برای اطلاع از سلسله‌الایان لرستان رک: 13

بهرامی، روح‌الله (۱۳۸۸) و در خصوص روابط این والیان با دولت صفوی رک: بهرامی، روح‌الله (۱۳۷۷).

شاه قرار گیرد به کوه‌های صعب‌العبور گریخت. شاه اسماعیل صفوی، حسین **بیک‌آله** و بیرام بیک‌قرامانلو را به جانب ملک رستم گسیل داشت (**حسینی منشی، ۱۳۸۵: ۳۹۴**) و آن دو با امان دادن به ملک رستم، او را نزد شاه اسماعیل آوردند و او «به زبان لری، شیرین‌زبان‌ها، در

۱۳۸۲: ۲/ ۴۶۹). زندگی اجتماعی ساکنان لرستان، در قرن نهم هجری، بیشتر زندگی شبانی بود و نظام مالیاتی آن سامان به **بغداد** مربوط بوده است. گویا در حدود سال ۸۵۰ ق ریش سفیدان قوم جمع شدند و شجاع‌الدین خورشید بن ابوبکر بن محمد بن خورشید را که از همه دارای صفات حسنه بیشتری بوده به عنوان والی و امیر

خود انتخاب می‌کنند (ترکمان، ۱۳۸۲: ۲/ ۴۶۹). از آن به بعد شجاع‌الدین و اولادش که «بین الجمهور، عباسی می‌نامند و وجه تسمیه^{۱۴} معلوم نیست، ایشان خود را به حضرت عباس بن علی ابن ابی طالب علیه السلام منصوب ساخته به اعتقاد الوار، آنان خود را اولاد آن حضرت می‌شمارند. بدین جهت عباسی گویند.» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۲/ ۴۶۹) اولین برخورد حکومت صفویه با والیان عباسی لرستان به سال ۹۱۴ ق برمی‌گردد که در این سال شاه اسماعیل صفوی برای تسخیر خوزستان به جنوب و غرب ایران آمد. شاه اسماعیل پس از فیصله دادن به مسئله خوزستان جانب لرستان را در پیش گرفت و در این هنگام ملک رستم حاکم محلی لرستان بود (ترکمان، ۱۳۸۲: ۱/ ۳۵؛ **واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۷۲/ ۱۷۴**). ملک رستم^{۱۵} از ترس اینکه مورد غضب

- اما وجه تسمیه لر عباسی به یک دو وجه گفته‌اند: اول آنکه می‌گویند که ایشان از نسل عباس بن عم پیمبرانند. دیگر آنکه مال دیوان ایشان در زمان خلفای بنی عباس مخصوص مطبخ آل عباس بوده و ظاهراً این وجه درست‌تر باشد (عالم‌آرای شاه‌اسماعیل: ۱۷۱).

- در کتاب خلدبرین در این خصوص آمده است که: "...مقارن آن به مسامع جلال شهریار بلند اقبال رسید که ملک-رستم حاکم لرستان طریق بنی و طغیان پیش گرفته ظلم و ستم را شعار روزگار خود ساخته، لاجرم فرمان قدر قدرت قضا توأم نافذ گردید که امیر نجم زرگر گیلانی و بیرام بیک قرامانی و حسین بیک الله با قرب ده هزار سوار از غازیان شیر شکار به عزم گوشمال ملک رستم، علم نصرت پرچم برافرازند و آن سرکش گردنفرز را مطیع و منقاد شهریار بنده‌نواز سازند. امراء به موجب فرمان والا عازم لرستان و خاقان سکندر شان متوجه دزفول و سایر ممالک خوزستان گردیدند. و چون خبر توجه

شهریار هفت کشور به حکام شوشتر و دزفول رسید دیده عاقبت‌بین بر مال حال خود افکنده هر یک با پیشکش فراوان و تحف و هدایای بی‌کران متوجه آستان سلطنت آشیان شده جبین نیاز بر عتبه سدره مرتبه شهریار سرافراز نهادند و قلاع و دیار خود را به تصرف کارکنان دولت والا دادند. و خاقان کشور-ستان، ایشان را منظور نظر عاطفت و احسان و مشمول نوازش بی‌کران فرموده از امرای عالی‌شان دو نفر را به حکومت دزفول و شوشتر مقرر فرمود. اما امرای عالی‌شان که متوجه لرستان بودند چون بار اقامت در حدود آن ولایت گشودند و ملک رستم از قرب ورود جنود مسعود آگاهی یافت چاره کار را منحصر در فرار دانسته از سر ملک و مال برخاست و به بعضی از قلل جبال آسمان تمثال تحصن اختیار نموده ابواب امن و امان بر چهره حال خود گشود. و مقارن فرار ملک رستم به موجب فرمان مرحمت شیم، امیر نجم عازم درگاه فلک پیشگاه گردیده در ظاهر قلعه سلاسل از قلاع سپهر ارتفاع شوشتر به پای‌بوس خاقان بحر و بر رسید و سایر امرای ظفر ورود در حوالی کوهی که ملک رستم تحصن اختیار نموده بود فرود آمده آغاز محاصره آن کوه فلک شکوه نمودند. و چون ملک رستم دید که کار وی در آن تنگنا به کجا رسید یکی از اعیان ولایت لرستان را از راه عجز و فروتنی به نزد امرای عالی‌شان فرستاده امان طلبید. ایشان فرستاده وی را مشمول نوازش و احسان فرموده به عهد و پیمان، ملک رستم و مردم لرستان را امان داده ابواب امن و اطمینان بر روی ایشان گشادند. و چون قاصد خوشحال و خندان از نزد امراء مراجعت نموده مژده امن و امان رسانید ملک رستم در میان خوف و رجا سرگردان به خدمت امرای عالی‌شان شتافت و ایشان مقدم وی را گرامی شمرده خدمتش را خوشدل و شادان به آستان خاقان گردون شان بردند. و هنوز حدود شوشتر معسکر ظفر اثر بود که امرای عالی‌قدر، منصور و مظفر ملک رستم را منظور نظر کیمیا اثر خاقان بحر و برگردانیدند و شهریار هفت کشور به حکم کریمه خذ العفو جراید جرایم والی لرستان را به رقم عفو و احسان خط بطلان کشیده خدمتش را به اعطای تاج و هاج و خلعت خاص اختصاص بخشید. و از محاسن اطوار شهریار مرحمت شیم نسبت به ملک رستم یکی آن بود که محاسنش را به لالی آبدار گوهر نگار و جواهر، [در] بار نموده مدتی به آن هیأت در خدمت سده سدره مرتبت می‌بود. و چون پادشاه سرافراز روزی چند به تماشای آن ریش دراز پرداخت زمام مهام ایالت خرم آباد و لر کوچک را در کف کفایتش نهاده بر آن ولایت حاکم مطلق العنان ساخت (**واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۷۲: ۱۷۷-۱۷۵**).

خدمت کرده، منظور نظر عاطفت گشت، چون محاسن دراز داشت، خاقان سلیمان‌شان، محاسن او را به درّ و لآلی آراسته، مدتی با آن هیئت در اردوی همایون بود و به حکومت لرستان منصوب گشته...» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۳۵/۱؛ افروشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۲: ۴۸۵). ملک رستم در تمام سلطنت شاه اسماعیل اول (۹۳۰-۹۰۷ ق) تنها حاکم لرستان بود و با به سلطنت رسیدن شاه طهماسب (۹۸۴-۹۳۰ ق)، ملک رستم همچنان به عنوان حاکم لرستان مناسبات حسنه‌ای با دولت صفوی داشت، به نحوی که امیر جهانگیر پسر ملک رستم در نبرد سال ۹۴۰ ق شاه طهماسب با عبیدالله‌خان ازبک در خراسان حضور فعال داشت (رهبرین، ۱۳۸۲: ۱۲۴؛ سیوری، ۱۳۸۲: ۵۹). شاه طهماسب پس از برقرار کردن نظم و آرامش و در اختیار گرفتن قدرت و کنار زدن قزلباش‌های خاطی، به دفع سرکشان بغداد و خوزستان رفت، در حین این سفر همراه سپاه خویش در خرم آباد توقف کرده و امیر جهانگیر عباسی، فرزند ملک رستم را که تقریباً تمام کارهای پدر را در دست گرفته بود، به خدمت پذیرفت و مورد لطف قرار داد (ترکمان، ۱۳۸۲: ۹۵/۱). اما خودسری‌ها و دست‌درازی‌های امیر جهانگیر به علیشکر، در ۹۴۹ ق، سبب شد تا شاه طهماسب، عبدالله‌خان استاجلو را برای تنبیه و سرکوبی او بفرستد، که امیر جهانگیر در حین جنگ با سپاه صفوی کشته شد (ترکمان، ۱۳۸۲: ۶۹/۲) و ملک رستم و برادرش محمدی همراه عده‌ی زیادی از مقربان خود به بغداد گریختند و در آنجا به شفاعت یکی از سادات «رفیع الدرجات» به نام امیر شاه قاسم، مورد عفو شاه طهماسب قرار گرفتند و شاه طهماسب لرستان را میان دو برادر تقسیم نمود (ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۷۰-۴۶۹؛ **دوبلد و دیگران،**

۱۳۶۲: ۴۹). ملک رستم در خدمت‌گزاری و اطاعت از حکومت مرکزی وفادار ماند و مناطق شمالی لرستان را تحت حکومت خود داشت. برادر او محمدی، حاکم خرم آباد، پس از مدتی طغیان نمود و شاه طهماسب، امیرخان موصول، حاکم همدان را برای دفع این شورش عازم لرستان کرد. محمدی در حین جنگ با سپاه همدان اسیر و به قزوین فرستاده شد، و در قلعه الموت حبس گردید، اما مدتی نگذشت که از زندان فرار و به لرستان بازگشت و طی نامه‌ای به شاه طهماسب اظهار بندگی و طلب بخشندگی کرد و شاه طهماسب مجدداً او را به والیگری منسوب کرد (ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۷۰). پس از چندی قلمرو ملک رستم پس از فوت او ضمیمه قلمرو محمدی شد. با مرگ شاه طهماسب در ۹۸۴ ق، فتنه و آشوب سراسر قلمرو حکومت صفویه را در بر گرفت. در دوره کوتاه سلطنت شاه اسماعیل دوم اوضاع داخلی کمی بهبود یافت؛ تداوم نیافتن حکومت وی و کشته شدنش به دسیسه مخالفان در دربار، فتنه و آشوب مملکت را در بر گرفت و امرا و درباریان برای به سلطنت رساندن شاهی دست‌نشانده به جان هم افتادند (سیوری، ۱۳۸۲: ۶۹-۶۷). مقارن با آمدن شاهوردیخان (قزوینی، ۱۳۶۷: ۶۰) بیگلریگی لرستان و خلیل‌خان حاکم بختیاری و مهن‌خان عرب خزاعی، که باج‌گذار سلطان عثمانی بودند، با قبایل و عشایر **خود به صفویه پیوستند** (جنابدی، ۱۳۷۸/۱۳۳۴).

آشوب در لرستان- جدال پنهان عثمانی و صفویه

بعد از این وقایعی که به نفع نیروهای گریز از مرکز خاتمه یافته بود، سلطان محمد خداپنده که فردی ناتوان و فاقد تدبیر و صلاحیت کشورداری

طوایف الوار و قلمروش به مصلحت وقت عمل نمود و با امپراتوری عثمانی مدارا کرد و از آنها، مقام بیگلربیگی بغداد را درخواست نمود (ترکمان، ۱۳۸۲: ۷۰). **افوشته‌ای**، مؤلف *تقاویة الأئصار*، در مورد شاهوردی می‌نویسد: «شاهوردی در ایام جهاننداری پادشاه فلک مسند شاه سلطان محمد از کمال تکبر و تجبری که طریق خلاف داشت، همواره پیموده سر پرکبرش به آستان‌بوسی درگاه جان‌پناه که قبله سلاطین نامدار و کعبه سلاطین، امراء و حکام عالی‌مقام است، فرو نیامد.» (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۲: ۴۸۵). شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۶ق) در همان ابتدای جلوس بر تخت سلطنت به تثبیت و استحکام پایه‌های سلطنت خود اقدام نمود. وی مطیع کردن و کاستن از قدرت حاکمان محلی را اولین هدف خود قرار داد و بعد از آن فکر بیرون کردن ازبکان را در سر پروراند، بدین منظور در ۹۹۸ق، معاهده صلحی با امپراتوری عثمانی منعقد نمود و مناطق اشغال‌شده ایرانی را به آنها واگذار نمود تا در موقعیتی بهتر از وضع کنونی، آنها را پس بگیرد (سیوری، ۱۳۸۲: ۷۵). **این عقب‌نشینی آشکار سیاسی و نظامی شاه صفوی، سرعت رشد قدرتهای محلی را به شدت تقویت کرد و بازار خانجانی را به رونق انداخت. در این بین حاکم لرستان فرصت را مغتنم شمرده، سر از اطاعت دولت مرکزی کشید.**

شاهوردی، حاکم لرستان، بعد از تصرف بخشی از علیشکر، حدود قلمروش تا حومه بغداد رسید. او در فکر استقلال و جدایی از حکومت صفویه بوده و به حمایت واهی عثمانی دل خوش کرد. شاه عباس برای پایان دادن به طغیان و سرکشی شاهوردی، در جمادی آخر ۹۹۹ق، محراب بیگ قرادقلو، از مقریان خود را راهی لرستان کرد. شاهوردی از این موضوع آگاه و به فکر گریختن

بود، به سلطنت رسید، اوضاع آشفته و پر از هرج و مرج داخلی مصادف با دست‌اندازی و لشکرکشی عثمانی که قرارداد صلح آماسیه (۹۶۲ق) را نادیده گرفته بود، به مناطق شمال غربی و غرب و جنوب غربی ایران کشیده شد. در وصف اوضاع تاریخی این دوره چنین فضایی قابل تصور بود: **«فزلباش هرج و مرج واقع بود، حکام گیلان و مازندران و رستمدر که همیشه به استحکام دیار خویش، بنا بر وفور شوامخ جبال و شواحق قلال و انعماق مغارات و ضیق طرایق و انسداد مسالک و وفور آجام و کثرت آکام و تراکم اشجار و تراحم انهار و استحکام قلاع و توثیق حصون مستظهرند، سر سرکشی و اراده گردن فرازی مخمّر خاطر قاصر خود ساخته بودند»** (به نقل از نوایی، ۱۳۵۳: ۳۶۶). در این میان شاهوردی، پسر محمدی (وفات او احتمالاً مصادف با سلطنت محمد خدابنده)، والی لرستان شد. در دو سفرنامه درباره لرستان آمده است که بیست و چهارمین اتابک شاهوردیخان فرزند محمدی می‌باشد که مدتی در بغداد گروگان بود و پس از مرگ پدر از بغداد گریخت و از دیوان سلطان محمد خدابنده منشور ایالت بدو عنایت شد. در این هنگام نهاوند به دست ترکان ساکن ایران اشغال شده بود و این امر بر وی گران آمد، و از طرفی سودای استقلال در سر می‌پروراند. ابتدا با شاه عباس رابطه حسنه برقرار نمود و از آنجائی که خود را از نسل علی بن ابی طالب (ع) می‌پنداشت و تعصب شیعه‌گری به خرج می‌داد، کاملاً مورد تفقد شاه عباس قرار گرفت. در نتیجه، شاه عباس با خواهر وی ازدواج کرد و در مقابل یکی از شاهزاده خانم‌های صفوی را به عقد شاهوردیخان درآورد. شاهوردی که فردی خودرای و سرکش بود با هجوم و تجاوز عثمانی به سرحدات لرستان برای حفظ جان و مال

[1 Comment]:

(

۴۷۱؛ افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۲: ۴۸۸؛ منجم، ۱۳۶۶: ۱۵۸). آغرلر سلطان (آغرلرسلطان) حاکم ایل بیات، از غارتگری الوار به تنگ آمده بود برای تحقیر شاهوردیخان لباس زنانه‌ای فرستاد، بدین منظور که اگر مردی در وقت پیکار و هنگام کار و زار بمانی و نگریزی (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۲: ۴۸۹). بسیاری از ایمن غارتگری‌های الوار بدون فرمان شاهوردیخان صورت می‌گرفت، اما چون وی به‌عنوان والی مسئول ثبات و حاکمیت نظم و آرامش بود، مقصر شناخته می‌شد. شاهوردیخان پس از دریافت تحفه آغرلرسلطان، خشمگین شد و برای تنبیه او سپاهی مشتکل از الوار و اکراد تهیه و در یکی از شب‌های تابستان ۱۰۰۲ق، شیخون زد و تعداد زیادی از مردم ایل بیات، همراه آغرلر سلطان کشته شدند (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۲: ۴۸۹، حسینی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۱۵۸). شاهوردی خان بلافاصله به حرم‌آباد برگشت و از کرده خویش پشیمان و ناگزیر شد حسین بیگ، پسرخال خود را روانه دربار شاه عباس، خود برای طلب عفو و شفاعت و گذشت از تقصیراتش نماید (ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۷۱). شاه عباس در تدارک حمله برای دفع ازبک‌ها از خراسان بود، که از کشته شدن آغرلرسلطان توسط شاهوردیخان باخبر شد. وی که آرام کردن اوضاع و سرکوبی مدعیان (داخلی) و برقراری آرامش در مملکت را در صدر کارهای خود قرار داده بود و آن را لازمه پیشرفت و توسعه کشور و حکومت می‌دانست؛ با توجه به اهمیت واقعه «بی تامل و تعلل با قورچیان عظام و غلامان خاصه بهرام حسام، لوای نهضت به قصد لرستان افروخت» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۷۱، افوشته‌ای- نطنزی، ۱۳۷۲: ۴۹۰) و درویش محمدخان، حاکم نیشابور را که در نبرد با ازبکان بود، از حرکت

به بغداد و عربستان بود که با وساطت محراب بیگ، توانست عفو و شفاعت از جانب شاه عباس بگیرد (افوشته‌ای نطنزی، ۴۸۶). شاهوردی هدایا و پیشکش‌های زیادی همراه با «خواهر خود را که شمع شبستان عفت و مه آسمان حشمت و عصمت بود، به صیغه نذر داخل اشیاء مذکور نمود...». و روانه دربار شاه عباس کرد. این خواهر شاهوردی به ازدواج بهرام میرزا درآمد. بنا به گزارش افوشته‌ای نطنزی مورخ دربار صفوی، شاه عباس در پاسخ به هدایا و اطاعت شاهوردی از او، علاوه بر واگذاری والیگری ایالت لرستان از حوالی همدان تا نواحی بغداد با خلعت و برات، شاهزاده خانم مهدعلیا را نیز به زنی به وی اعطاء کرد (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۲: ۱۴۸۷، ۴۹۵). این روایت افوشته‌ای نطنزی در حالی است که اسکندر بیگ ترکمان و حسینی استرآبادی، نامی از محراب بیگ نمی‌برند و می‌نویسد: پس از آنکه شاهوردی اوضاع را وخیم دید، پسر خال خود، حسین بیگ سلوئزی را به خدمت شاه عباس فرستاد و اظهار غلامی و استدعای عفو تقصیرات نمود و شاه عباس به جهت ظهور تشیع در سلسله عباسی لرستان، از تقصیرات شاهوردی درگذشت، «لقب ارجمند خانی» را در سال ۱۰۰۰ق به وی اعطا کرد (ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۷۰؛ حسینی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۱۵۱). خودسری‌ها و کبر و نخوت شاهوردیخان مانع از آن شد که وی بتواند سالیان متوالی همراه با آرامش و آسوده خاطر در این ایالت حکمرانی کند. بیشتر منابع این دوره، متفق‌القولند که دست‌درازی و غارت الوس و احشامات قوم بیات و علیشکر، تحت فرمان شاهوردیخان و الوار تحت حکومت وی که به‌صورت یاغیگری انجام می‌دادند، باعث پریشانی ساکنان و خرابی ممالک همسایگان شده بود (ترکمان، ۱۳۸۲:

دیگر به فکر آشوب و غارتگری نیافتند، دویست خانوار از خواص و زبندگان آنها را با خواری و خفت به حوالی قزوین کوچ داد (ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۷۱، ۴۷۳؛ افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۲: ۴/۴۹۲؛ بدلیسی، بی‌تا: ۷۲؛ مستوفی، ۱۳۷۵: ۹۳). این رفتار معمول شاه عباس با هر قوم و حاکم محلی بود که سر از اطاعت حکومت صفوی به در برده بودند؛ اما از یک‌سو هنوز بعضی از حکام در فضای تاریخی دوران شاه طهماسب و محمدخدا بنده سیر می‌کردند و به خود اجازه هرگونه تمرد و خودسری را می‌دادند و از سوی دیگر این حکام متمرّد، دولت عثمانی را حمایت کننده خود فرض می‌کردند، از این‌رو قبول اطاعت شاه تازه به قدرت رسیده صفوی برای آنان چندان ساده به حساب نمی‌آمد.

فرستی برای نافرمانی شاهوردیخان

قول دیگری نیز در خصوص چگونگی پایان کار شاهوردیخان وجود دارد. شاهوردیخان با رفتن شاه عباس از لرستان، موقعیت را مغتنم شمرد و دوباره به لرستان برگشت و سپاهی فراهم کرد؛ شبانه به خانه سلطان حسین (حاکم دست‌نشانده شاه عباس) یورش برد، در این شب سلطان حسین مهمان مهدی‌قلی‌خان بود که خبر شبیخون

خود به لرستان مطلع کرد و «فرمودند که با عبدالؤمن‌خان مدارا نمایند» (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۲: ۴۹۰). حرکت سپاه شاه عباس به سوی خرم‌آباد در اوایل تابستان ۱۰۰۲ ق باعث رعب و وحشت شاهوردیخان شد. او همراه جمع کثیری از متعلقان و منسوبان خود به‌جانب غرب به حوالی رود سیمره گریخت (ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۷۱؛ حسینی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۱۵۸). شاه عباس و سپاهیانش بدون هیچ‌گونه درگیری با نیروهای شاهوردیخان و الوار به خرم‌آباد رسیدند و امرا و بزرگان محلی و سرخیلان قبایل، نزد شاه عباس آمدند و اظهار اطاعت و بندگی نمودند. شاه عباس، قلعه خرم‌آباد را به مهدی‌قلی‌خان شاملو سپرد و همراه با سپاهیانش عازم سیمره شد؛ شاهوردیخان از آمدن سپاه صفوی هراسان گشت و به کوه‌های بین لرستان و بغداد پناه برد در بین راه خرم‌آباد-سیمره، میرقیصرخامه بیدل از دیگر امرا معتبر (غرب) با سپاهی دو هزار نفری به سپاه شاه عباس پیوست (حسینی استرآبادی / ۱۵۹). پناه بردن شاهوردیخان به کوه‌های حوالی بغداد که جزو ممالک محروسه عثمانی بود و گرمای شدید حوالی رود سیمره مانع از ادامه تعقیب شاهوردیخان شد؛ شاه عباس از تعقیب و فیصله دادن به طغیان او باز ماند.

سلطان حسین ولد ملک رستم و عموزاده شاهوردیخان، به خدمت شاه عباس آمد و اظهار اطاعت و بندگی نمود که با وساطت بزرگان، حکومت خرم‌آباد و نواحی آن از مهدی‌قلی‌خان شاملو گرفته و به وی اعطاء گردید؛ و به مهدی‌قلی‌خان شاملو حکومت نواحی شرق لرستان^{۱۶} واگذار شد. شاه عباس برای اینکه لرها

در کتاب دو سفرنامه درباره لرستان ماجرای حذف اتابکان لر چنین آمده است: «شاهوردیخان در سال ۱۰۰۲ ق حاکم همدان را که اغورلو سلطان بیات نام داشت و جهت اخذ مالیات به بروجرد آمده بود، کشت. شاه عباس از خبر قتل اغورلو سلطان به‌خشم درآمد و جبهه

خراسان را رها نموده عازم خرم‌آباد شد شاهوردیخان که از آمدن شاه عباس بااطلاع گشت از خرم‌آباد به صیمره (کرخه) گریخته و از آنجا عازم بغداد شد. در نتیجه شاه عباس حکومت لرستان را به‌شاه رستم داد. ولی در سال ۱۰۰۳ ق شاهوردیخان مورد عفو قرار گرفت و مجدداً حاکم لرستان شد. اما دیری نپایید که میان او و شاه رستم به‌هم خورده و برای دومین بار در سال ۱۰۰۶ ه.ق شاه عباس برای دفع وی به لرستان شتافت. سرانجام شاهوردیخان در قلعه چنگوله پشتکوه دستگیر و کشته شد. شاه عباس حسین‌خان بن منصور بک سلوویزی (سلاحوزی) را به‌جانشینی وی گذاشت ولی قسمت‌های صیمره، هندس و پشتکوه را از لرستان جدا نموده و به طهماسب‌قلی اینانلو واگذار کرد. بدین ترتیب به حکومت سلسله اتابکان لر خاتمه داده شد و دودمان والی که بعدها حکمرانی آنها فقط به پشتکوه محدود می‌شد، روی کار آمدند. بانی این سلسله حسین‌خان عمه‌زاده شاهوردیخان بود.» (بارون دوید و دیگران - ۱۳۶۲: ۵۰-۵۱)

شاهوردیخان به آن دو رسید و آنها در پی شاهوردیخان آمدند که درگیری شدیدی بین نیروهای آنها رخ داد (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۲: ۴۹۵). سرانجام مهدی‌قلی‌خان بر او غالب شد و شاهوردی را روی زمین انداخت. او در ادامه از فرار شاهوردی به کمک جمعی از الوار و جاماندن نیزه‌اش که مهدی‌قلی‌خان و سلطان حسین، آن را همراه با سرهای کشته شدگان سپاه شاهوردیخان به دربار شاه عباس برد، شرح خود را به پایان می‌برد. شاه عباس در اوایل سال ۱۰۰۳ق پس از آگاه شدن از هجوم دوباره شاهوردیخان به لرستان، حاتم‌بیک اعتمادالدوله و فرهادخان را روانه لرستان نمود تا از آنجا روانه خوزستان و شوشتر شوند (افوشته‌ای / ۷-۵۰۶). شاهوردیخان از آمدن فرهادخان و اعتمادالدوله باخبر شد و بار دیگر به این فکر افتاد که با وساطت مجدد آنها، والیگری لرستان را از سوی شاه عباس به دست آورد. بدین منظور عده‌ای از بزرگان را به نزد اعتمادالدوله و فرهادخان فرستاد و از اعمال و کردار گذشته خود اظهار پشیمانی و ندامت نمود و خواهان واسطه شدن آن دو بین او و شاه عباس شد. اعتمادالدوله و فرهادخان، به هر نحوی بود شاه عباس را موقتاً راضی نمودند که بار دیگر حکومت لرستان را به شاهوردیخان دهد اما به قول اسکندربیک ترکمان «...تنبیه و تأدیب او [شاهوردیخان] در ضمیر انور جایگزین گشته غیرت شاهانه رضا به این اغماض و مسامحه نمی‌داد...» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۵۰۱؛ حسینی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۱۶۱). شاه عباس به حکومت شاهوردیخان در لرستان رضایت داد، به این امید که در آینده، پس از برقرارکردن آرامش و امنیت در شرق و پس گرفتن هرات و دیگر نواحی خراسان از ازبک‌ها، به حیات والیگری شاهوردیخان در لرستان و غرب خاتمه دهد.

شاهوردیخان در قبال این بخشش، از سوی شاه عباس، یک هزار تومان پیشکش به اعتمادالدوله و دیوان اعلی داد. شاهوردیخان می‌دانست شاه عباس به سادگی از تقصیرات وی نمی‌گذرد؛ و تا آنجا که می‌توانست به او اجازه قدرت‌یابی نمی‌دهد. از آن پس دولت صفویه نظم و انضباط شدیدی در بین الوار و طوایف آنان برقرار کرد. به ادعای اسکندربیک ترکمان، اما نیت شاهوردیخان از ارتباط با دربار عثمانی در گذشته و دوران سلطنت شاه‌عباس و همچنین درخواست اعطای بیگلربیگی بغداد از عثمانی، تأسیس ایالت و دولتی مستقل از حکومت صفویه و وابسته به عثمانی بود (ترکمان، ۱۳۸۲: ۵۰۱، ۵۳۷). این ادعا بر اساس سابقه تاریخی الوار بیشتر شبیه به شعاری برای تخریب چهره شاهوردیخان بوده تا شعار استقلال‌طلبی او، اما هر چه بود روابط فیما بین به شدت کین‌خواهانه شد.

تمرکزگرایی شاه عباس و نافرمانی آشکار شاهوردیخان

تأخیر و تعلل شاهوردیخان در تحویل دادن سید بدر ولد سید مبارک به ابوالقاسم بیک قورچی ایواغلی، فرستاده شاه عباس، موجب خشم و غضب شاه عباس شد و او درصد پایان دادن به والیگری شاهوردی برآمد (منجم، ۱۳۶۶: ۱۵۸). «... و [شاهوردیخان] نیز همیشه اظهار می‌نموده که عنقریب حضرت شاه ایلغار بر سر من می‌آورد و هیچ شب به فراغت نمی‌نمود...» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۸-۵۳۷). با این اوصاف شاهوردیخان برای آگاهی یافتن از اقدامات و زمان دقیق حرکت سپاه صفوی، افرادی به دارالسلطنه قزوین فرستاد که به او خبر دهند شاه عباس از حضور جاسوسان شاهوردیخان مطلع بود و در سال ۱۰۰۶ق، هنگامی که هنوز درگیر

جنگ با دین‌محمدخان از یک بود، به سوی لرستان حرکت کرد و اعلام نمود که عازم اصفهان است و تا حوالی ساوه هدف اصلی خود را از سپاهیان پنهان نمود. در ساوه پس از دستگیری جاسوسان شاهوردیخان با تمام سرعت به جانب خرم‌آباد شتافت به نحوی که شاهوردیخان از آمدن وی مطلع نشد (منجم، ۱۳۶۶: ۱۵۸). سپاه شاه‌عباس در صفر ۱۰۰۶ق به خرم‌آباد رسید و «بر سر شاهوردیخان لر ریختند و شاهوردیخان از میان بدر رفت چنانکه کس او را نشناخت اما زنان و فرزندان و اموال و اسبابش و ایلچی و سایر حیوانات بالتمام به دست آمد...» (منجم، ۱۳۶۶: ۱۵۸). شاهوردی به سمت غرب به حوالی رودخانه سیمره گریخت. مدتی در قلعه لایمردان پناه گرفت که زیاد به طول نکشید و پس از مدتی به شاهرخ سنجق از اقوام خود که از جانب عثمانی در قلعه چنگله از توابع بغداد حاکم بود، پناه برد. در این هنگام تعداد زیادی از سران قبایل الوار به نزد شاه‌عباس در خرم‌آباد آمده و اظهار اطاعت نمودند؛ شاه‌عباس حسین‌خان، ولد منصوربیک سلویزی را مأمور حفاظت از ایل و الوس لرستان نمود. الهوردی‌خان، یکی از فرماندهان جنگی شاه‌عباس، در پایان ماه صفر به پای قلعه چنگله رسید و به نوعی وارد خاک عثمانی شد و قرار داد ۹۹۸ق بین شاه‌عباس و عثمانی را نقض نمود. قلعه چنگله، بسیار مستحکم و غیر قابل نفوذ بود، الهوردی‌خان چاره گشودن قلعه را در سوراخ کردن چند موضع از آن و آتش زدن درهای آن دید (ترکمان، ۱۳۸۲: ۵۳۹-۵۳۸؛ منجم، ۱۳۶۶: ۱۵۹). پس از گشوده شدن قلعه، نبرد سختی بین دو طرف صورت گرفت؛ در اثر کثرت نیروها و سلاح‌های پیشرفته صفوی و کشته شدن شاهرخ سنجق شکست شاهوردیخان فراهم شد. اسکندربیک ترکمان در

مورد ادامه جنگ می‌نویسد «شاهوردیخان بر بام خانه خود برآمده تفنگی در دست داشته هر چه خواسته که جانب غلامان اندازد آتش نگرفته از وفور غیرت و تندی مزاج اعراض بر او غلبه کرده تفنگ را از دست انداخته تیروکمان برداشته، صحیح القولی از او نقل نمود که چون تیر اول انداختم زه کمان گسیخت، دانستم که رشته دولت من گسیخته، بخت از من روی تافته، ادبار غالب است و اقبال محارب کمان را نیز دور انداخت، دست از محاربه برداشتم و فریاد زدم که از طرفین دست از جنگ باز دارند.» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۵۳۹). با تسلیم شدن شاهوردیخان، الهوردی‌خان دستور خاتمه جنگ داد. در مورد سرنوشت شاهوردیخان پس از تسلیم شدن در منابع آمده است که عبارت‌اند «جماعتی از لران به ادعای آنکه او خونی ماست او را کشتند...» (منجم، ۱۳۶۶: ۱۵۹). و دیگری اسکندربیک ترکمان می‌نویسد، پس از آنکه الهوردی‌خان وی را به زنجیر کشید، همراه خانواده‌اش به نزد شاه‌عباس آورد و در کنار رودخانه سیمره به دار آویخته شد و شاه‌عباس دستور تبعید دو پسر وی را به قلعه الموت داد و هرگز کسی از آن دو خبردار نشد (ترکمان، ۱۳۸۲: ۶۱-۵۴۰؛ هدایت: ۲۲۲؛ کرزن، ۱۳۸۰: ۳۳۴/۲). شاه‌عباس پس از ختم غائله، در یک مهمانی در خرم‌آباد، تعداد زیادی از حامیان شاهوردیخان را به قتل رساند و حکومت لرستان به حسین‌خان سلویزی واگذار نمود (منجم، ۱۳۶۶: ۶۰-۱۵۸). و در بازگشت به قزوین، سر شاهوردیخان را با صد سر دیگر در میدان شهر قزوین به تماشا گذاشت و سه روز و سه شب شهر چراغانی شد و به شادی و پای‌کوبی پرداختند (نویسی، ۱۳۷۰: ۳۵۲). شاه‌عباس صفوی با اقتدار، تمامی دشمنان داخلی خود را از بین برد و در نجد ایران ثبات و

آرامش برقرار نمود و خود به‌عنوان شاهی مقتدر و قدرتمند بر اریکه سلطنت نشست. او در ۱۰۰۷ق به سوی خراسان شتافت و ازبکان را از هرات بیرون نمود؛ و از این تاریخ به‌بعد به فکر پس گرفتن سرزمین‌های اشغال شده به‌دست امپراتوری عثمانی و آباد کردن ایران زمین و ابراز وجود در منطقه در برابر دول اروپایی، به‌عنوان یک دولت قدرتمند مهم در دنیای آن روزگار بود.

نتیجه

روند حوادث تاریخ ایران که از شکست صفویان در نبرد چالدران تا جلوس شاه عباس اول، نشان از افول اقتدار حکومت مرکزی صفوی می‌داد، در اکثر نواحی ایران باعث افزایش بی‌حد و حصر قدرت حکومت ملوک‌الطوایفی گردید. وجود بحران در روابط ایران با عثمانی و تسلط مستقیم یا غیرمستقیم عثمانی بر نواحی غربی ایران، قدرت حکومت مرکزی صفوی را در برخورد با حکام محلی، به چالش کشانید. **دولت صفویه مجبور بود با پیامدهای شکست چالدران و زیاده‌خواهی بعضی از سران قزلباش کنار بیاید.** این روند تحولات قدرت‌های محلی را به‌شدت مترصده استقلال نمود. حکام محلی بعد از این شکست، از یک‌سو هنوز در فضای تاریخی دوران انفعالی دولت صفوی سیر می‌کردند و به خود اجازه هرگونه تمرد و خودسری را می‌دادند و از سوی دیگر؛ این حکام متمدن، دولت عثمانی را حمایت‌کننده خود فرض می‌کردند، از این‌رو، قبول اطاعت شاه تازه به قدرت رسیده صفوی برای آنان چندان ساده نبود. در این بین والیان لرستان که هم‌مرز با عثمانی بودند، در دوره افول اقتدار صفویان، به دنبال استفاده از فرصت به دست آمده بودند. والیان لرستان در این دوره با

دو رویه به اداره امور این ولایت می‌پرداختند. گروهی به طرفداری از صفویه و گروهی با استفاده از فشار عثمانی حکومت لرستان را به چنگ می‌آوردند. شاهوردیخان و پدرش محمدی جزو گروه دوم بودند. اینان در تدارک استفاده از پیامدهای شکست چالدران و صلح آماسیه بودند. وجود قشون صفوی در نزدیکی لرستان آنان را به مماشات با حکومت مرکزی وامی‌داشت؛ اما زمانی که در سرحدات شرقی در جنگ با ازبکان دل‌مشغولی‌هایی برای حکومت صفوی به وجود می‌آمد، نوای استقلال سر داده با عثمانی بر سر حکومت خود و بغداد وارد مذاکره می‌شدند. این روش برای صفویان بسیار نگران‌کننده بود. سرانجام با جلوس شاه عباس اول بر تخت حکومت صفویه و تغییر شرایط عثمانی، زمان تنبیه و یکسره کردن کار شاهوردیخان فرا رسید. شاهوردی که به مانند اسلافش می‌نگریست و از سویی عثمانی را حامی خود می‌دانست، به ناسازگاری با دولت صفوی روی آورد و در این بین نیز یاغیان و اشرار منتظر و مترصد، به نام او به تاراج اموال مردمان و ایجاد ناامنی در لرستان پرداختند. سرانجام شاه‌عباس، برای تادیب او، راهی لرستان گردید و در این ماجرا خوانین محلی به همراه سپاه صفوی در منکوب کردن او وارد عمل شدند و فصلی از روند فقدان تسلط حکومت مرکزی بر بخشی از ولایات غربی با تسلط نیروی صفوی در لرستان ورق خورد.

منابع

ابن عربشاه، احمد بن محمد. (۱۳۸۱). زندگی شگفت آور تیمور. ترجمه محمدعلی نجاتی. تهران: علمی و فرهنگی.

افوشتهای نطنزی، محمود بن هدایت الله (۱۳۷۲). *نقا وة الآثار فی ذکر الاخبار در تاریخ صفویه*. به اهتمام احسان اشراقی. تهران: علمی و فرهنگی.

قزوینی، ابو الحسن (۱۳۶۷). *فوائد الصغویه*. تصحیح مریم میراحمدی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

کتبی، محمود (۱۳۶۴). تاریخ آل مظفر. به اهتمام و تحشیه عبدالحسین نوایی. تهران: امیرکبیر.

کرزن، جورج ناتانیل (۱۳۸۰). *ایران و قضیه ایران*. ج ۲. ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی. تهران: علمی و فرهنگی. لاکهارت، لارنس (۱۳۸۳). *انقراض سلسله صفویه*. ترجمه اسماعیل دولتشاهی. تهران: علمی و فرهنگی.

لسترنج، گای (۱۳۸۳). *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*. ترجمه محمد عرفان. تهران: علمی و فرهنگی.

مستوفی، حمدالله (۱۳۶۲). *نزهة القلوب*. تصحیح گای لسترنج. تهران: دنیای کتاب.

مستوفی، محمدحسین (۱۳۷۵). *زبدة التواریخ*. تصحیح بهروز گودرزی. تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.

منجم، ملاجلال‌الدین (۱۳۶۶). *تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال*. به کوشش سیف‌الله وحیدنیا. تهران: وحید.

میرزا سمعی، محمدسمیع (۱۳۷۸). *تذکره الملوک*. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: امیرکبیر.

نوایی، عبدالحسین (۱۳۷۰). *تاریخ ایران و جهان از مغول تا قاجاریه*. جلد اول. تهران: هما.

نوایی، عبدالحسین (۱۳۵۳). *شاه عباس، مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت‌های تفصیلی*. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

واله قزوینی اصفهانی، محمد یوسف (۱۳۷۲). *خلدبرین*. تصحیح میرهاشم محدث. تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.

هدایت، رضاقلی‌خان (۱۳۷۳). *فهرس‌التواریخ*. به تصحیح عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.

یزدی، شرف‌الدین علی (۱۳۸۷). *ظفرنامه*. جلد اول. تصحیح سید سعید میرمحمد صادق و عبدالحسین نوایی.

تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

بدلیسی، شرف‌خان (بی تا). *شرف‌نامه یا تاریخ کردستان*. تصحیح محمد عباسی. تهران: علمی.

بهرامی، روح‌الله (۱۳۷۷). *آل خورشید و دولت شیعه صفویان*. مجله لرستان پژوهی. شماره ۱ و ۲. سال اول.

بهرامی، روح‌الله (۱۳۸۸). *سلسله والیان لرستان*. تهران: حروفیه.

ترکمان، اسکندر بیگ (۱۳۸۲). *تاریخ عالم‌آرای عباسی*. جلد ۲. زیر نظر ایرج افشار. تهران: امیرکبیر.

جنابدی، میرزا بیگ (۱۳۷۸). *روضه الصغویه*. تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.

جوینی، علاء‌الدین عطا ملک بن بهاء‌الدین محمد بن محمد (۱۳۸۵). *تاریخ جهانگشای جوینی*. تصحیح محمد قزوینی. تهران: دنیای کتاب.

حسینی استرآبادی، سید حسین بن مرتضی (۱۳۶۶). *از شیخ صفی تا شاه صفی*. به اهتمام احسان اشراقی. تهران: علمی.

حسینی منشی، محمد میرک بن مسعود (۱۳۸۵). *ریاض الفردوس‌خانی*. تصحیح ایرج افشار و فرشته صرافان. تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.

دوبد، بارون، سیسیل جان ادموندز و ولادیمیر مینورسکی (۱۳۶۲). *دو سفرنامه درباره لرستان*. ترجمه اسکندر امان‌اللهی بهاروند و لیلی بختیاری. تهران: انتشارات بابک. رومی، هانس روبرت (۱۳۸۲). *جانشینان تیمور، تاریخ تیموریان کمبریج*. ج ۶. ترجمه یعقوب آژند. تهران: انتشارات جامی.

رهربرن، کلاوس میثائیل (۱۳۸۲). *نظام ایالات در دوره صفویه*. ترجمه کیکاووس جهاننداری. تهران: علمی و فرهنگی.

سیوری، راجر (۱۳۸۲). *ایران عصر صفوی*. ترجمه کامبیز عزیزی. تهران: نشر مرکز.

صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۲). *تاریخ ادبیات در ایران*. ج ۳. تهران: فردوسی.

عالم‌آرای شاه‌اسماعیل (۱۳۸۴). *تصحیح اصغر منتظر صاحب*. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.